

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبیه سوم: تنبیه سومی که مرحوم نائینی عنوان فرموده‌اند که هم در کتاب أجود التقريرات جلد دوم صفحه 97 و هم در فوائد الاصول جلد اول صفحه 373 عنوان شده، این تنبیه است: فرموده‌اند: در صورتی که متزاحمین هر دو عنوان مضیق را داشته باشند و مضیقین باشند، اینجا مسلماً داخل در بحث ترتب واقع می‌شود، مثل بحث انقاز غریقین که غریقین و انقاز غریقین وجوبش عنوان مضیق را دارد و اگر أحدهما أهم و دیگری مهم باشد، امر به مهم دائر مدار این است که آیا ترتب را ما بپذیریم یا ترتب را نپذیریم.

طلب و عدم طلب نسبت به مهم بر این ملاک است که آیا ترتبی بشویم یا ترتبی نشویم. بنابر این، در آنجایی که متزاحمین هر دو عنوان مضیقین را دارند، تردیدی نیست که داخل در بحث ترتب قرار می‌گیرد. اما آنجایی که متزاحمین أحدهما مضیق است و دیگری موسع، مثل همین مثال معروف ازالة نجاست از مسجد که واجب مضیق است و صلات که واجب موسع است یا مثال اداء دین؛ اداء دین اگر تراحم پیدا کرد با نماز، اداء دین عنوان واجب مضیق را دارد و فوری است، اما صلات عنوان واجب موسع را دارد.

البته اینجا در پرائنز این را عرض کنیم که مراد از مضیق در اینجا اعم از آن مضیقی است که در محل خودش بیان می‌کند. در محل خودش در تقسیم واجب می‌گویند واجب یا واجب موقت است یا غیر موقت؛ موقت را تقسیم می‌کنند به موسع و مضیق، یعنی واجب مضیق از اقسام واجب موقتی است که وقت او ضیق است و واجب موسع از اقسام واجب موقتی است که وقت او توسعه دارد.

اما در این جا مقصود از واجب مضیق یعنی واجب فوری حالا اعم از این که این موقت هم باشد در شهر برای او وقتی معین شده باشد یا معین نشده باشد بحث در این است که اگر دو واجب که تراحم با یکدیگر بکنند یکی مضیق و اعم و دیگری موسع و مهم و این واجب موسع مهم دارای افراد طولی است، نماز يك واجب موسع است دارای افراد متعدده طولیه است در این پنج دقیقه می‌شود نماز را خواند اگر نخواندید در پنج دقیقه دوم نشد در پنج دقیقه سوم و هکذا.

بحثی که در این تنبیه است این است که در اینجایی که متزاحمین أحدهما مضیق است و دیگری موسع آیا این جا هم مسئله ترتب و نزاع در ترتب در این جا جریان دارد یا این که باید بگوئیم نزاع در ترتب فقط در جایی است که متزاحمین هر دو مضیقین باشند اما اگر أحدهما موسع باشد و دیگری مضیق این چنین نیست.

کلام مرحوم نائینی:

مرحوم نائینی در این جا فرموده است که ما اگر مبنای مشهور را در نظر بگیریم مشهور در باب شرطیت قدرت در تکلیف قبلاً بحثش را مفصل عرض کردیم قائل به این هستند که حاکم به شرطیت عقل است، عقل می‌گوید تکلیف به عاجز قبیح است و مولا در صورتی می‌تواند تکلیف بکند که مکلف برای انجام آن تکلیف قادر باشد، فرمودند روی این مبنای که مبنای مشهور

است.

اصلاً این جا دیگر نیازی به بحث ترتب وجود ندارد چرا؟ برای این که روی مبنای مشهور امر اهم به ازاله نجاست به عنوان واجب مضیق اعم تعلق پیدا کرده. نسبت به صلات واجب موسع است این واجب موسع به نام صلات دارای افراد متعدده طولیه است مثلاً فرض کنیم که در طول وقت مثلاً می شود بیست فرد از این صلات امکان دارد از میان این بیست فرد يك فردش با ازاله نجاست تزامم دارد.

مثلاً الآن کسی که اول وقت است فرض کنیم از اول وقت تا آخر وقت بیست تا پنج دقیقه وجود دارد، یعنی بیست فرد برای این نماز امکان تحققش هست. فرد اول الآن شخص وارد مسجد شده امر به ازاله نجاست متوجه او شده به نحو واجب مضیق. این فرد از نماز با این امر به ازاله نجاست با هم تزامم پیدا می کنند این فرد می شود غیر مقدور وقتی که شد غیر مقدور اما سایر افراد که مقدور است آن وقت همان بحث پیش می آید که اگر مولا امر بکند به يك شیئی به يك طبیعتی این طبیعت دارای افراد و مصادیقی باشد برخی از افرادش مقدور است و برخی از افرادش غیر مقدور است این جا چون متعلق امر عبارت از طبیعت است و عبارت از جامع است جامع یعنی قدر جامع، آمدند گفتند آقا جامع بین مقدور و غیر مقدور چه چیزی است؟ مقدور است (ما هم قبلاً بحثش را کردیم اصلاً خود همین يك بحثی است که آیا جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است یا نه؟ به این نتیجه رسیدیم که جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است).

حالا نتیجه این است که این شخص الآن که امر به صلات متوجه به او شده درست است آن فردی که مزاحم با ازاله است مقدور نیست اما طبیعت صلات می شود مقدور چون طبیعت متعلق امر است، قدر جامع متعلق امر است و جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است و بالنتیجه اگر ازاله نجاست نکرد و آمد همان فرد اول از صلات را انجام داد این جا عبارتش صحیح است امتثال کرده چرا؟ می فرماید انطباق قهری است، اجزاء عقلی است این تعبیری است که در کلام مرحوم نائینی مکرر آمده «الانطباق قهری و الاجزاء عقلی»؛

این فرد اول از نماز خودش متعلق امر نبوده چون گفتیم آن که متعلق امر است فرد نیست بلکه طبیعت است، طبیعت چون قدر جامع بین مقدور و غیر مقدور است می شود مقدور حالا که شد مقدور آن وقت این نکته را ایشان در این جا ندارند اما قبلاً در محل خودش بیان فرموده بودند که اگر يك فردی از افراد طبیعت مصادیقی از مصادیق طبیعت از دایرة قدرت خارج شد اما از دایرة فردیت خارج نمی شود این بالأخره فرد برای صلات است این فرد اول فرد برای صلات است خوب حالا که فرد برای صلات است الانطباق یعنی انطباق طبیعت بر این فرع قهری وقتی انطباق قهری شد الاجزاء عقلی، عقل حکم به اجزاء می کند، عقل می گوید با این فرع امتثال حاصل شده.

بنابراین مرحوم نائینی می فرمایند در این متزاحمینی که یکی موسع مثل صلات و دیگری مضیق مثل ازاله نجاست روی مبنای مشروط که می گویند شرطیت قدرت از باب حکم عقل است روی این مبنا اصلاً نیازی به بحث ترتب وجود ندارد ما نیاز نداریم بیائیم بگوئیم که حالا امر صلات مشروط به عصیان امر به ازاله است نه صلات ولو این فردش هم غیر مقدور است اما چون قدر جامع مقدور هست این جا اگر آمد این فرع را انجام داد الانتباع قهری و الاجزاء عقلی لانتصال تحقق پیدا می کند و تمام می شود.

(حالا يك مطلبی را داخل پرانتز عرض بکنم در همین چند روزی که مشغول تحقیقی در يك مسئله ای بودم به این نکته رسیدم و مناسب است این جا عرض کنم ولو این که داخل پرانتز است از دست شما نرود. آن چه که در بحث مقدور و غیر مقدور می گویند که در اصول هم مطرح شده در همین است که آیا جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است یا نه؟ محققین نظرشان این است که بله امر به جامع تعلق پیدا می کند جامع بین مقدور و غیر مقدور هم مقدور است، آیا در باب مرکب هم می شود این حرف را زد یا نه؟

يعني فرض كنيم الآن يك كسي نماز بر او واجب است اين نماز مركب از يك اجزائي است يكي از اجزائش سجده است آيا در اين جايي كه امر به مركب تعلق پيدا کرده ما مي‌توانيم بگوئيم مركب اگر بعضي از اجزائش غير مقدور شد اما باز خود مركب مقدور است مي‌شود اين حرف را زد يا نه؟

ببينيد در باب مركب نمي‌شود اين حرف را زد اين مطلب كه جامع بين مقدور و غير مقدور مقدور است فقط در كلي و فرع ، كلي و مصداق قابل مطرح شدن است اما اگر كل و جزء شد مثلاً ببينيم اگر كسي عاجز از طواف است در باب حج اين قاعده اقتضا مي‌كند كسي كه عاجز از طواف است اين را بگوئيم كه حج برايش واجب نيست اگر احد الاجزاء متعذر باشد، دليلي نداريم بر اين كه وجوب نسبت به بقيه اجزاء باقي مي‌ماند، بلكه قاعده همين است يعني قاعده اين است كه در هر مركبي، و يكي از مركباتش هم همين است حالا اگر يك كسي در طواف گفت آقا من قدرت بر پنج دور دارم اما قدرت بر هفت دور ندارم باز طواف بر او واجب نيست اگر طواف بر او واجب نشد چون طواف يكي از اجزاء حج است، حج هم بر او واجب نمي‌شود.

مسئله استنباه و انابت و اين ها همه اش نياز به دليل دارد اما روي قاعده اوليه الآن كسي قدرت بر طواف ندارد حج وجودش از او ساقط مي‌شود، بلكه در بعضي از جاها دليل داريم مثل باب صلات الآن در باب صلات اگر شما قدرت بر بعضي از اجزاء نداشتيد اين جا دليل داريم كه «الصلاه لا تترك بحال»، بايد نماز را بالأخره يك طوري شما و لو با اشاره بخوانيد اما اگر همين دليل هم در باب نماز نبود قاعده اقتضاء مي‌كرد كه اگر كسي عاجز از احد اجزاء شد اين جا ديگر وجوب از او ساقط است، حالا خواستيم اين را داخل پرانتز عرض بكنم كه اين بحث كه جامع بين مقدور و غير مقدور مقدور است اين فقط در مسئله كلي و فرع جريان دارد؛ اما در مسئله كل و جزء جريان ندارد و اين آثار مهمي در فقه هم دارد خوب حالا داشتيم كلام نائيني را مي‌گفتم).

پس ببينيد بنا بر اين كه امر به طبيعت تعلق پيدا كند الآن از شما بپرسيم كه آقا طبيعت مقدور است يا غير مقدور؟ مقدور است حالا كه مقدور است با عجز نسبت به اين فرد چون اين فرد از فريديت خارج نمي‌شود انطباق مي‌شود قهري اجزاء هم مي‌شود عقلي. طبيعت من حيث هي بلكه آن كه اصلاً مطلوب نيست. طبيعتي كه در افرادش باشد. آن وقت مي‌گوئيم طبيعت در ضمن افراد ولو بعضي از افراد، حالا اينكه مي‌گوئيم ولو بعضي از افراد يعني يك طبيعتي. صد تا فرد دارد يكيش مقدور است اما بقيه‌اش غير مقدور است؛ باز مي‌گويند اين طبيعت طبيعت مقدور است.

به شما الآن بگويند آقا شما را مأمور بكنند به ايجاد طبيعت مثلاً فرض كنيد انسان، يا يك طبيعت ديگري. فرض كنيم شما قدرت بر هيچ فردي نداريد الا يك فرد؛ اينجا عرفاً نمي‌گويند كه آقا شما قادر به طبيعت هستيد؟ چرا. ولو نسبت به نود و نه فردش عاجز هستيد اما همين كه نسبت به يك فرد قادر هستيد شما مي‌شويد قادر بر طبيعت؛ در اينجا هم همينطور است.

پس نائيني فرمود روي اين مبناي مشهور، اينجا احتياجي به بحث ترتيب نيست اما مي‌فرمايند روي مبناي خود ما؛ خود ما كه مي‌آييم مي‌گوئيم شرطيت قدرت در تكليف از باب حكم عقل نيست، بلكه از باب اقتضاي خود خطاب است. خطاب بعث است، بعث دنبالش چه لازم دارد؟ انبعاث.

انبعاث اگر ممكن بود اين بعث ممكن است. اما اگر در يك جا انبعاث امكان نداشت نائيني مي‌فرمايد بعث هم در آنجا صحيح نيست. روي اين مبنا كه ما بگوئيم شرطيت قدرت از باب اقتضاي خود خطاب است؛ نتيجه اين مي‌شود كه اين فرد اولي كه الآن مزاحم با ازاله است و مكلف قدرت بر او ندارد، اين فرد از دائرة مأمور به خارج مي‌شود چون بعث نسبت به اين فرد كه امكان ندارد! اگر امكان نداشت از دائرة مأمور به خارج مي‌شود و اگر از دائرة مأمور به خارج شد بخواهيم دوباره داخلش بكنيم در دائرة مأمور به نيازي به ترتيب داريم. بياني كه مرحوم نائيني در اينجا دارند، البته حالا در كتاب فوائد يك مختصري اين را مفصل تر از آنچه كه در كتاب أجود التقريرات آورده‌اند در آنجا ذكر فرموده‌اند. اينجا باز همان نکته‌اي كه قبلاً هم ايشان فرمودند باز در اينجا مجدداً تكرر مي‌كنند، مي‌فرمايند آنچه كه منشاء تزامم در اينجا ميشود چيست؟

آيا خود امر به صلات با امر به ازاله منشاء تزامم مي‌شوند يا آنچه كه منشاء تزامم مي‌شوند اطلاق اينهاست؟ و چون روي قاعده

الضرورات تقدرها بقدرها ما براي اینکه تزام را از بين ببريم بايد بياييم اطلاق را از بين ببريم، لزومي ندارد که خود امر را به طور کلي از بين ببرد. اینجا اين فرد از صلات که مزاحم با ازاله است آنچه که منشاء براي تزام مي شود اطلاق است در نتیجه بايد بياييم اين فرد را از دائرة اطلاق امر به صلات خارج کنيم بگوئيم آقا صلّ که اطلاق دارد همه افراد طولي را شامل مي شود، چون بعث نسبت به اين فرد امکان ندارد چون انبعاث امکان ندارد! پس اين فرد از اطلاق خارج مي شود يعني از اطلاق مأمور به اين فرد خارج مي شود.

آن وقت اگر ما آمديم ترتيب را پذيرفتيم اين فرد غير مقدور دوباره داخل مي شود. اگر ترتيب را نپذيرفتيم اين فرد غير مقدور به طور کلي از دائرة مأمور به بودن و از اطلاق در دائرة مأمور به بودن خارج مي شود. نتیجه چه شد؟

نتیجه این شد که مرحوم نائيني مي فرمايند در اين متزاحميني که يکي موسع و يکي هم مضيق، اين موسع اگر بخواهد در بحث ترتيب داخل بشود، فقط آن مبناي ما درست است يعني روي اين مبنا که ما شرطيت قدرت را از راه خود اقتضاي خطاب بدانيم. اگر از اين راه بدانيم مي گوييم خطاب شامل اين فرد نمي شود. نمي شود يعني اطلاقش شامل نمي شود. مگر اینکه بياييم ترتيب را قائل بشويم، بگوئيم با ترتيب بياييم اين فرد غير مقدور را داخل در دائرة اطلاق خطاب بکنيم.

اما اگر آمديم مبناي مشهور را قائل شدیم، اینجا دیگر مسأله بحث ترتيب به هيچ وجهي نيازي به او نيست. حالا اين را ان شاء الله دقت بفرماييد تحليلش را فردا عرض مي کنيم. مرحوم نائيني اين بحث ترتيب با اين مفصلي و با اين عظمت و تحقيقات دقيقی که داشت حالا آورده اند محدود کرده اند روي مبناي خودشان، يعني روي اين مبنا که ما بگوئيم شرطيت قدرت در باب تکليف از راه اقتضاي خود خطاب است.

اما اگر آمديم همان مبناي مشهور را قائل شدیم که شرطيت قدرت از باب حکم عقل است اینجا دیگر مسأله ترتيب مطرح نيست. در حالي که کساني که قائل به ترتيب شدند ما افراد زيادي را داريم که قائل به ترتيب هستند اما اين مبناي نائيني که مسأله شرطيت قدرت از باب اقتضاي خود خطاب باشد اين را قائل نيستند و آيا در اين تنبيه حق با مرحوم نائيني هست يا نه، آيا اين نظرية ايشان تمام است يا نه اين را با آن دو تا آدرسي که عرض کردم يك پيش مطالعه اي بفرماييد تا فردا عرض کنيم.